

تاثیر آثار و آموزه‌های مولانا جلال الدین محمد بر اندیشمندان و شاعران شبه قاره هند (اقبال لاهوری و تاگور)

زهرا احمدی

^۱ دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات شبه قاره هند، دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه

چکیده

آثار مولانا همیشه و همه جا زبان‌زد خاص و عام بوده‌است. آموزه‌های وی نه تنها دل‌ها را در غرب به لرزه درآورد؛ بلکه تاثیراتش بر شرق نیز همگان را به شگفتی وا داشت. هنگامی که آثار وی در شبه‌قاره گام نهاد؛ بسیاری از محافل شاعرانه و صوفیانه از اشعارش بهره بردند. بسیاری تحت تاثیر آموزه‌هایش قرار گرفتند. نفوذ آثارش هنوز هم با گذشت قرن‌ها در شبه قاره مشهود است. دو تن از برجسته‌ترین اندیشمندان و شاعرانی که متأثر از آموزه‌هایش شدند؛ محمد اقبال لاهوری و رابیندرانات تاگور بود. اقبال بارها مولانا را مرشد و راهنمای خود معرفی کرده و در آثارش چون اسرار بی‌خودی، جاویدنامه، پیام مشرق و دیگر آثار از او نام برده‌است. تاگور نیز که برنده جایزه نوبل ادبیات شده تحت تاثیر آثارش وی قرار گرفته‌است. این پژوهش در تلاش است تا این آشنایی و تاثیرگذاری را بررسی کند.

واژه‌های کلیدی: مولانا، آموزه‌ها، اقبال لاهوری، رابیندرانات تاگور، شبه قاره هند

۱- مقدمه

کمی پس از مرگ ملای رومی، آثار وی، به ویژه کتاب مثنوی، در سرتاسر ممالک فارسی زبان شناخته شده و معروف گردید و شهرت وی تا سرحدات شرقی سرزمین‌های اسلامی پیش رفت. در بنگال شرقی در قرن پانزدهم میلادی (نهم هجری) تأثیر وی چنان عظیم بود که یکی از وقایع نگاران آن دیار گفته است: «برهمن مقدس مثنوی می‌خواند» (آ. شیمل، ابعاد عرفانی اسلام ۱۳۸۷، ۵۱۷) عارفان هندی چنان شیفته مثنوی شدند که آن را به شاگردان خود می‌آموختند، در مجالس سماع می‌خواندند و می‌شنیدند و به یاری داستان‌های آن مفاهیم عرفانی را برای شنودگان خود ترسیم می‌کردند. (نظامی ۱۳۷۱، ۴۹) در منطقه شمالی هند به ویژه در پنجاب نفوذ مثنوی مولانا زبان‌زد بوده‌است. از گرونانک، موسس دین سیکها، رهبرانی چون رادا سوامی گرفته تا گرو ساون سنگه، کرپال سنگه و درشن سنگه و غیره همه از مثنوی مولانا روم به وفور استفاده و منبع مخرج بیانات و ارشادات خود قرار داده‌اند. قابل توجه است که اشعار مولانا در فرقه ردا سوامی عینا به زبان فارسی خوانده می‌شود؛ و ترجمه آن به زبان ساده توسط خود گرو به عمل می‌آید. (شیکهر ۱۳۸۶، ۲۰۴)

هشتصد سالی زبان فارسی در خطه هندوستان رواج و رونقی داشت و چند قرنی زبان رسمی درباران پادشاهی آن بود؛ و شعرای خوبی در هند به فارسی شعر گفتند. دو تن از شعرای مهم هند رابیندرانات تاگور و محمد اقبال جز شعرا و فلاسفه عالم محسوب می‌شوند. از آثار اقبال می‌توان به *اسرار خودی* (۱۹۱۵)، *رموز بی‌خودی* (۱۹۱۶)، *زبور عجم* به ضمیمه *گلشن راز* جدید، *پیام مشرق* (۱۹۲۳)، *جاویدنامه* (۱۹۳۲)، *مسافر* به ضمیمه *چه باید کرده ای اقوام مشرق* (۱۹۳۴) و دو مجموعه دیگر به نام *بال جبرئیل* و *ضرب کلیم* و مجموعه دیگری به *اسم ارمغان حجاز* بعد از فوت او منتشر شد (مینوی، ۱۳۲۷، ۸). اقبال شعر فارسی را با مثنوی سرایی آغاز کرد و نخست دو مثنوی به نام‌های *اسرار خودی* و *رموز بی‌خودی* منتشر ساخت. با انتشار ترجمه *اسرار خودی* بزودی شهرت کسب نمود و به عنوان یک فیلسوف مشرق زمین شناخته شد. علت اینکه اقبال شعر فارسی را از مثنوی سرایی آغاز کرد و قسمت بزرگ آثار خود را به مثنوی اختصاص داد همانا ارادت شدید او به مولوی است که در اثر آن اقبال از اوایل تا اواخر عمر تحت تأثیر او قرار گرفته و او را مرشد و راهنما خواند. (نسیم، ۱۳۵۴، ۱۱)

تاگور به عنوان یک هنرمند در عرصه های گوناگون آثار ارزشمندی را از خود به جای گذاشت که حیرت انگیز است. از شاعری که او را به جایزه نوبل رساند تا رمان و قصه نویسی. از دانش موسیقی که او را در حد موسیقی دانی برجسته می‌شناسند و سرانجام آثار نقاشی‌اش که در یک دهه پایانی عمر صدها تابلوی نقاشی ارزشمند خلق کرد. (دهباشی، ۱۳۸۴، ۹). *گیتانجالی* (۱۹۰۹) را در آغاز به زبان بنگالی سرود و بعد به انگلیسی درآورد و با انتشار آن از بزرگترین شاعر زمان خود در همه جهان شناخته شد و به سبب ارزش معنوی و احساس ژرفی که در این دیوان نهفته است، در سال ۱۹۱۳ به دریافت جایزه نوبل ادبی نایل آمد و به عنوان نخستین هنرمند آسیا این جایزه را به خود اختصاص داد. (کی‌منش، ۱۳۷۹، ۱۱۱). قو، مجموعه شعر از رابیندرانات تاگور شاعر و نویسنده هندی که در سال ۱۹۱۶ منتشر شد. این مجموعه که شامل ۴۵ شعر است به دوران بعد از سرودن *گیتانجالی*، *گیتیمالبه* و *گیتالی* تعلق دارد. این مجموعه مرحله مهمی در کار شعر سرایی تاگور است. (نونهالی، ۱۳۸۴، ۴۵)

هدف از این پژوهش آن است که تأثیر آثار و آموزه های مولانا را بر شاعران شبه قاره هند به ویژه دو شاعر مهم یعنی اقبال لاهوری و رابیندرانات تاگور را بررسی کنیم. این پژوهش با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و منابع موجود به صورت کتاب و مقاله استفاده شده‌است. فرضیه این مقاله نیز بر آن است که مولانا و آثارش تأثیر عمیقی بر این دو شاعر داشته‌است تا جایی که نشانه‌های آشنایی آنان با آموزه‌های مولانا در آثارشان نمایان است.

۲- ادبیات تحقیق

کتاب «معنای زندگی از نگاه مولانا و اقبال» (۱۳۸۹) که نذیر قیصر آن را نگاشته و انتشارات تهران آن را راهی بازار کرده کتابی است مفید که در آن نویسنده به تاثیرپذیری اقبال از مولانا در زمینه‌های مختلف اشاره دارد و زمینه‌های فکری آنان را مورد بررسی قرار می‌دهد. پروفیسور شیمل در مقاله‌ای با عنوان «محمد اقبال: صعود شاعر» به بررسی افکار او می‌پردازد. دکتر نسیم از پاکستان نیز در مقاله‌ای با عنوان «مولانا جلال‌الدین رومی و اقبال لاهوری» (۱۳۵۴) به تاثیرگذاری مولانا بر روی اقبال اشاره دارد. دکتر فراقی نیز در مقاله خود با عنوان «تاثیر مولوی بر اندیشه محمد اقبال لاهوری» (۱۳۸۶) می‌کوشد تا تاثیرات اندیشه و فکر مولانا را در آثار لاهوری با تفاوت زمانی هفت صد ساله آشکار نماید. مقاله دیگری با عنوان «همانندی‌های سبک جلال‌الدین رومی و اقبال لاهوری» (۱۳۷۲) نوشته دکتر نعیم‌الدین از همانندی اندیشه مولانا و اقبال درباره عشق، انسان کامل، اختیار و غیره می‌گوید و تا اندازه‌ای چگونگی نزدیکی اقبال را به جلال‌الدین و دوری او را از وی نشان می‌دهد. مقاله «تاگور و تصوف اسلامی ایرانی» (۱۳۷۹) نوشته دکتر کی‌منش نخست به شرح احوالات تاگور پرداخته‌است سپس محیط اجتماعی او را بررسی کرده‌است. به عرفان اسلامی پردازد و سپس بر این باور است که تاگور وارستگی صوفیان ایران را چاشنی معانی و مضامین آثار خود قرار داده‌است. دکتر مشهور نیز در مقاله‌ای با عنوان «مولوی و تاگور» (۱۳۸۸) به بررسی تاثیر عرفان اسلامی بر تاگور به خصوص آموزه‌های مولوی بر او پرداخته‌است. باز هم به مقاله‌ای دیگر می‌توان اشاره کرد به نام «تاثیر مولوی بر تاگور» (۱۳۸۴) که توسط سعید سادات به صورت مختصر در مجله حافظ آمده‌است.

۳- تاثیر مولانا بر شاعران هندوستان

ابوعلی قلندر، شاعر و عارف اهل پانی پات دهلی ظاهراً نخستین فرد از سرایندگان هند است که مثنوی‌های فارسی او، از تاثیر اندیشه و سخن مولانا بر مردمان هند برده برمی‌دارد. یکی دو نسل پس از مولانا، شرف‌الدین مانری، ابیاتی از مثنوی را در رساله نامه خود نقل کرد. شیخ نصیر الدین، مشهور به شاه چراغ، شاگرد و جانشین نظام الدین اولیا، شعر مولانا را نیک می‌شناخت این نکته در رساله خیر المجالس مشهود است. (لاهوری ۱۳۸۷، ۴۰) از نویسندگان و شاعران نامی که در شبه قاره بیشتر تحت تاثیر اندیشه و کمالات معنوی مولانا بوده اند و اغلب در آثار منظوم خود به تتبع از وی پرداخته‌اند و افکار او را در قالب‌های گوناگون عرضه کرده‌اند به نحوی که همسانی فکری آن‌ها با مولانا در آثارشان بسیار مشهود است شخصیت‌های زیر را می‌توان نام برد: طالب آملی (متوفی ۱۰۳۶)، غنی کشمیری (متوفی ۱۰۷۷)، کلیم کاشانی (متوفی ۱۰۶۱)، لعل شهنواز قلندر (متوفی ۶۷۳)، مخدوم علاء‌الدین علی احمد صابری کلیری خواهرزاده فرید الدین گنج شکر (متوفی ۶۹۰)، شرف شاه بوعلی قلندر پانی پتی^۱ (متوفی ۶۳۴)، یمین الدوله ابوالحسن امیر خسرو دهلوی (متوفی ۷۲۵)، فخرالدین عراقی (متوفی ۶۸۸)، میرزا عبدالقادر بیدل عظیم آبادی (متوفی ۱۰۵۲)، میر تقی میر (متوفی ۱۲۲۵)، نور جهان بیگم (متوفی ۱۰۵۵)، میرزا محمد رفیع سودا (متوفی ۱۱۹۵)، خواجه میر درد (متوفی ۱۱۹۹)، مولانا شبلی نعمانی (متوفی ۱۳۳۲)، محمدعبدی مشهور به مولا شاه لاهوری (متوفی ۱۰۷۲)، شاه عبداللطیف بهتایی (متوفی ۱۱۶۵)، شاه کریم معروف به سید پدر بزرگ شاه عبداللطیف عبدالقادر بیدل روهری (متوفی ۱۲۳۱)، ابوالمعالی لاهوری (متوفی ۱۰۲۴) و بسیاری دیگر. از سخنواران معاصر نیز می‌توان از دکتر سید محمد اکرم، محمد یوسف علی جشتی، سیمای اکبرآبادی، نذیر عرشی، دکتر افضل اقبال، اقبال لاهوری و غیره نام برد. (صافی ۱۳۸۷، ۲۱۸)

^۱ از مثنوی «گل و بلبل» بوعلی شاه قلندر که در سرودن این مثنوی، مثنوی مولوی را در نظر داشته است: مولوی فرمود نشنیدی مگر / سنگ گر می بود، می کردی اثر ای کمان و تیرها بر ساخته / هر که دوراندازتر، او دور تر صید نزدیک و تو دور انداخته / وز چنین گنج است او مهجور تر (قاسمی ۱۳۸۹، ۱۴۶)

از قرون دهم الی دوازدهم هجری نیز، توجه به مولوی و مثنوی او نیز پیوسته در حال توسعه بود. جهانگیر هاشمی سندی (متوفی ۹۳۲ هجری) در مثنوی مظهرالانار خود کاملاً پیرو مولوی بوده است. بیدل رهروی سندی شاعر فارسی زبان قرن دوازدهم هجری هم پیر و عاشق مولوی به چشم می خورد. میرزا عبدالقادر بیدل عظیم آبادی دهلوی از شاعران بزرگ شبه قاره به مولوی و افکار او خیلی علاقمند بوده و در اشعارش به ویژه غزلیات خود، از غزلیات دیوان شمس استقبال کرده است. (ریاض ۱۳۵۴، ۲۹)

یکی از شاعران قرن هفدهم شاه محمد اجمل الله آبادی است که دیوانش دارای چندین مثنوی است در جایی از مثنوی خویش چنان سروده است:

چونکه خوش گفته است حضرت مولوی / در کلام خویشتن در مثنوی
نظم باید کرد درد خویش را / مرهمی باید دل هر ریش را
می زخم سر ناله عشاق را / تا به سوزش آورم عشاق را
نالم و آفاق را نالان کنم / یادی از احوال خوش حالان کنم

(فاطمه حسینی ۱۳۸۳، ۳۱)

۴- مولانا و اقبال لاهوری

رومی بر فلسفه اقبال که دربرگیرنده آرمان تعالی بشری و هدفهای معنوی بود، تأثیری عمیق بخشید. آنچنان که اقبال به افتخار خود را شاگرد رومی می نامد. این اقبال بود که از جلال الدین به عنوان دلیل و راهنما در سخت راه تلاش برای رستخیز انسان و جامعه الهام و یاری گرفت. (نظامی ۱۳۷۱، ۴۹) در میان صدها شاعر که تقلید از مثنوی کرده اند هیچ کس به پایه اقبال به آن نزدیک نشده است. پیروی اقبال به مولانا از لحاظ تتبع اشعار، استفاده وزن و قوافی و دیگر خصایص شعری، در مثنوی هایش چون اسرار خودی، رموز بی خودی، بندگی نامه، جاوید نامه و مسافر به اعجاز می ماند. (صافی ۱۳۸۷، ۲۱۹) اقبال در وصف مولانا در آغاز مثنوی «چه باید کرد» چنین می گوید:

پیر رومی مرشد روشن ضمیر / کاروان عشق و مستی را امیر
منزلش برتر ز ماه و آفتاب / خیمه را از کهکشان سازد طناب
نور قرآن در میان سینه اش / جام جم شرمنده از آیینه اش
از نی آن نی نواز پاکزاد / باز شوری در نهاد من فتاد
گفت جانها محرم اسرار شد / خاور از خواب گران بیدار شد

(فاطمه حسینی ۱۳۸۳، ۳۶)

به نظر می رسد اقبال آثار مولانا را از ابتدای دوران شاعری خود مطالعه کرده است. در منظومه «درد عشق» سروده سالهای پیش از ۱۹۰۵ به نی مولوی و ناله آن اشاره می کند:

گویا زبان شاعر رنگین بیان نه هو/ اواز نی مین شکوه فرقت نهران نه هو

همچنین منظومه «گل پژمرده» که به زبان اردو سروده شده است متضمن این معناست (نعیم الدین، ۱۳۷۲، ۱۹۳):

همچو نی از نیستان خود حکایت می کنم/ بشنو ای گل از جدایی ها شکایت می کنم

اقبال معتقد است که پیام مولانا به همه قومها و ملتها ندای بیداری و هوشیاری و تکیه زدن بر ارزشهای نهفته در خود است. پیام ترقی و بلندی است و در عصر حاضر اگر جوینده ای در پی درک پیام و اندیشه مولانا است باید تفکر او را بشناسد. پس خود او زبان گوی مولانا در عصر ما می شود. (کاظمی، ۱۳۷۷، ۲۵)

پیر رومی را رفیق راه ساز/ تا خدا بخشد تو را سوز و گداز (اسرار خودی)

با دقت در آثار اقبال می‌بینیم که مولانا با این عنوان‌ها ذکر می‌شود: در اسرار خودی «پیر روم»، «آخوند روم»؛ در پیام مشرق: «مرشد رومی حکیم پاکزاد»، «پیر یزدانی» و «پیر عجم» و در جاویدنامه «حضرت رومی»، «دانای راز»، «رومی آن عشق و محبت را دلیل»، «مرشد اهل نظر» و باز هم در دیگر آثارش از مولوی نام می‌برد. (فراقی، ۱۳۸۶، ۳۳۳)

پیوندی که در «اسرار خودی» میان اقبال و مولوی برقرار شد، پیوندی که مولانا را به صورت پیر، راهنمای روحانی اقبال درآورد تا واپسین دم زندگی این شاعر دوام یافت. تمامی این مثنوی پارسی به پیروی از وزن ساده «مثنوی» مولوی سروده شده‌است که به او توانایی می‌دهد تا ابیاتی از مولوی را بی‌هیچ دشواری در میان ابیات خود بگنجانند. در «اسرار خودی» مولوی تنها در مقام راهنمای روحانی اقبال ظاهر نمی‌شود. نخستین ملاقات افسانه‌ای مولوی با شمس تبریزی که متضمن لحظه الهام از طریق عشق است در بخش شانزدهم توصیف می‌شود. مولوی به صورت خضر اقبال، تجسم راهبر سالک عارف در می‌آید که از چشمه آب حیات باخبر است. (آ. شیمل، شکوه شمس ۱۳۸۹، ۵۳۴) توصیفات اقبال از رومی در شبه قاره بسیار موثر واقع شده و در پی آن تحقیقات دانشگاهی و آزاد از هنر و اندیشه مولوی گسترش پیدا نمود و در ادبیات هند و پاکستان بطور کلی مطالعه مولوی زیاد شده‌است. (ریاض ۱۳۵۴، ۳۱)

تقابل عقل و عشق نیز از جمله مشترکات فکری اقبال و مولانا است. عشق مورد نظر اقبال بیشتر از جنس قدرت و جرات است که در اثر سوز و گداز و درد و فراق انسان، از خداوند در وی پدید پدید آمده و همواره او را به سوی خدا و وصل او سوق میدهد؛ اما اقبال فراق و وصل و تکاپو و سوز و گداز را بر وصل و آرامش و سکون ترجیح می‌دهد و عقل را رهن عشق و به دنبال سود و زیان خود و حيله گر و زنجیر به پا میداند. دیدگاه‌های مولانا در باب عشق و عقل نیز بسیار به اقبال نزدیک است. وی عشق را تمام پدیده‌های عالم می‌داند که آنها را به سوی خدا روان می‌دارند؛ و در پی وصل خویش هستند. خروش نی و جوشش و غلیان می، حرکت تمامی ذرات و ستارگان، همه و همه از حرارت عشق سرچشمه می‌گیرند. مولانا نیز عقل را رهن دل دانسته است (سرگل‌زایی، ۱۳۷۹، ۱۸) در واقع در آثار اقبال عقل به گذشته می‌اندیشد در دست‌نوشته‌های کهن پژوهش می‌کند به سان علم روانکاو به اعماق ناآگاه منش خود غوطه‌ور می‌شود و یقین و تکیه‌گاه می‌جوید. در حالی که عشق خود را به دسته جاذبه جمال و آتش محبوب ازلی می‌سپارد. (شیمل آ، ۱۳۷۱، ۶۹)

حیران هی بوعلی که مین آیا کهن سی هون / رومی به سو چتا هی که جاون کد هر کومین (بال جبرئیل)

(بوعلی حیران ز خود پرسد: ز کجا آمده ام؟ / رومی در بحر تامل: به کجا خواهم رفت؟)

اقبال در اواخر عمرش که دچار ضعف بینایی شده بود. فقط دو کتاب می‌خواند: قرآن و مثنوی. در یکی از مکتوباتش با اشاره به ضعف چشمش می‌گوید: «مدتی است مطالعه کتاب را ترک کرده‌ام. اگر گاهی چیزی می‌خوانم تنها قرآن است و یا مثنوی مولانا» اقبال در جای جای آثارش فوایدی را که از آموزه‌های عرفانی و فلسفی مولوی برگرفته‌است با افتخار بیان می‌دارد و دل‌بستگی مریدانه خود را به صورت‌های مختلف اظهار می‌نماید. (بقایی ماکان ۱۳۸۶، ۵۹)

۵- مولانا و تاگور

در شرح حال تاگور می‌خوانیم که او و پدرش با تصوف و عرفان اسلامی، انس و الفت داشته‌اند. با مطالعه آثار و سروده‌های تاگور این انس و الفت ملموس‌تر و قطعی می‌شود. برجستگی مضامینی چون عشق، خاموشی، موسیقی، نوای نی، مرگ جسم، جبر و اختیار، بی‌تعلقی در آثار هر دو و با نگرش بسیار همانند، بر تاثیر بی‌تردید تفکر مولوی بر تاگور صحه می‌گذارد. (مشهور ۱۳۸۸، ۶۵)

تاگور تحت تاثیر مستقیم مولانا بوده و مثل مولانا عشق را در کل عالم ساری و جاری می‌دانسته و اگرچه مذهب او هندویی است. اندیشه‌اش با مولانا مساوی است. (سادات، ۱۳۸۴، ۳۶) در باب عشق، تاگور هم برپایی جهان، سرمایه هستی، دلیل بودن و راز بقاء را عشق می‌شناسد. در گیتانجلی می‌گوید: «دنیا من از شعله عشق برپاست» او معتقد است که همه جهان گذران

است و تنها عشق جاودانه می‌ماند تنها عشق است که همواره تازه و نو پابرجاست. مولوی و تاگور معشوق ازلی و ابدی را ذات حق می‌دانند و عشق‌های مجازی را به این اعتبار که بازتابی از عشق راستین می‌باشد و سرانجام عاشق را به عشق پروردگار رهنمون می‌گرداند قابل توجه و عنایت می‌شمرد. (مشهور ۱۳۸۸، ۶۵) مولوی می‌فرماید:

عاشقی گر زین سر و گردن زان سر است / عاقب ما را بدان سر رهبر است (مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۱۱۱)

تاگور می‌گوید: «در دیده عاشق شوریده و مهجور و نیز در شیرینی شب وصالش، همان عشق دیرینه توست که در جامه جدیدی تجلی کرده است» (نغمه‌های تاگور) و در جایی دیگر می‌گوید: «تنها چشم به راه عشق بوده‌ام/ تا عاقبت خود را به او سپارم» (تاگور، ۱۳۸۴، ۱۶۸) و مولوی می‌گوید:

عاشقم بر قهر و بر لطفش به جد/ بوالعجب! من عاشق این هر دو ضد (مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۱۵۷۰)

مولوی و تاگور هر دو، بی‌زبانی و خاموشی را بهترین شیوه ارتباط با معشوق می‌دانند و شگفت اینک هر دوی آنها خالق این همه سخن هستند، واژه‌های خاموش، خموش و خموش آنقدر در غزلیات شمس تکرار می‌شوند که برخی از صاحب‌نظران پنداشته‌اند که این واژه نام شعری و تخلص مولاناست. در مثنوی نیز مولوی بارها، بی‌اعتنایی و نارسایی زبان را در شرح مکنونات دل و نیز بی‌اعتنایی خویش را به گفت و صوت ابراز کرده‌است:

گرچه تفسیر زبان روشن‌گر است/ لیک عشق بی‌زبان، روشن‌تراست (مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۱۵۷۰)

تاگور نیز در جستجوی زبان دل است. او همچون مولوی کلامی را می‌جوید که با گوش جان قابل شنیدن باشد نه با گوش سر: «سرودی را که با گوش نمی‌شنوم / در جایی که همان سرود ناشنیده جاویدان در خروش است/ همان ساز دل را همراه می‌برم/ و در آن بزم بی‌پایان آهنگ دیرین را خواهیم نواخت» (نغمه‌های تاگور)

نی‌مولوی و نی‌نامه‌اش شهرت جهانگیر دارد و بر زبان خاص و عام جاری می‌شود. بسیاری از مولوی‌شناسان نی را مرد کامل، روح انسان، نفس ناطقه و غیره دانسته‌اند؛ اما حقیقت آن است که نی مولانا بیش و پیش از همه این تعابیر خود اوست که از جدایی‌ها شکوه دارد. تاگور هم بارها از نی و نوای محزون و سوزناکش سخن می‌گوید و گاهی آن را درست به همان منظور و مقصودی مدنظر دارد که مولانا داشته‌است:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند/ از جدایی‌های شکایت می‌کند (مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۱)

تاگور هم می‌نویسد: «دل نا امیدمانند نی‌ای میان تهی، نفیر شکایت از درد خود را، به آهنگ موسیقی حکایت می‌کند...» (نیایش تاگور) و در سروده‌ای دیگر: «از راز سربسته‌ای که در دل من نهفته بود/ تنهایی من از آن آگاه بود/ آن راز در دلم پنهان مانده بود/ و با کسی آن را بازگو نمی‌کرد/ جز آنکه با زبان نی آن را می‌سرودم...» (نغمه‌های جاویدان) (مشهور ۱۳۸۸)

تاگور در پی آن است که در میان وجود و نمایش هستی به ربط و وصلی به جهان نامیرا دست یابد جهانی که بر پایه عشق و برابری استوار است: «دریغا! واژه‌هایی را نمی‌یابم که به این پرسش پاسخ دهند!» تاگور سردرگم است که از مولانا می‌پرسد: «حکایت نی از روز نخست جمعیت ما چه می‌گوید؟» و مولانا عاشقانه پاسخ می‌دهد: (حسینی ۱۳۷۷، ۳۹۱)

نی حریف هر که از یاری برید / پرده‌هایش پرده‌های ما درید (مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۱۱)

تاگور درباره‌الم و شر می‌گوید: «کسی که از علت وجود شر در حیات پرسش می‌کند مانند کسی است که درباره نقص در زندگی گفتگو می‌نماید» و حال آنکه بقول حافظ، نظر پاک خطاپوشی باید تا این خطا را بر قلم صنع نبیند و یا هم عقیده مولانا شود که گفت (باستانی پاریزی، ۱۳۴۰، ۱۱۶):

کرد نقاشی دو گونه نقش ها / نقش های صاف و نقش بی صفا
نقش یوسف کرد و حور خوش سرشت/ نقش ابلیسان و عفريتان زشت
هر دو گونه نقش ز استادی اوست/ زشتی او نیست، آن رادی اوست
تا کمال دانشش پیدا شود/ منکر استادیش رسوا شود
(مثنوی معنوی، دفتر دوم، ابیات ۲۵۳۷ تا ۲۵۴۱)

مولانا جمال خداوند را به جمال زن تشبیه می کند و او را تجلی گاه زیبایی الهی به شمار می آورد:
رو و خال و ابرو و لب، چون عقیق/ گویا حق تافت از پرده رقیق
دید او غنچ و برجست سبک/ چوت تجلی حق از پرده تَنک
(مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ابیات ۹۶۰ تا ۹۶۱)

مولوی رحمت خدا را به مهربانی مادر تشبیه می کند که کودک در هر حالتی ولو در حالت خشم و قهر مادرش را باز بدو پناه می برد و اصلا در ذهنش نمی گنجد که بجز مادرش پناهگاه دیگری نیز دارد (زمانی، ۱۳۹۳، ۸۷۶):
گفت چون طفلی به پیش والده/ وقت قهرش، دست هم در وی زده
خود نداند که جز او دیار هست/ هم از او مخمور، هم از اوست مست
(مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ابیات ۲۹۲۳ تا ۲۹۲۵)

تاگور هم در قطعاتش به زن توجه دارد اما به وجود خود زن و لطافت درونش به عنوان انسان یا بخشی که وجود کلی انسان را کامل می کند توجه می نماید. از نظر او زن منشا لطف الهی است و از جنس نور الهی است: «او کیست که در قلبم نشسته؟/ زنی است که تا ابد تنهاست.../ او را با حلقه های گل آراستم/ و در ستایشش ترانه ها خواندم/ لحظه ای لبخند در صورتش درخشید/ و بعد ناپدید شد.../ از او پرسیدم/ به من بگو به دنبال کیستی؟/ فقط گفت چشم به راه آن ناشناسم...» (حسنی رنجبر و ابراهیمی، ۱۳۹۴، ۱۱۲)

۶- بحث و نتیجه گیری

از نویسندگان و شاعران نامی که در شبه قاره بیشتر تحت تاثیر اندیشه و کمالات معنوی مولانا بوده اند و اغلب در آثار منظوم خود به تتبع از وی پرداخته اند و افکار او را در قالب های گوناگون عرضه کرده اند به نحوی که همسانی فکری آن ها با مولانا در آثارشان بسیار مشهود است شخصیت های زیر را می توان نام برد: طالب آملی، غنی کشمیری، کلیم کاشانی، لعل شهناز قلندر، امیر خسرو دهلوی، فخرالدین عراقی، مولانا شبلی نعمانی، ابوالمعالی لاهوری و اقبال لاهوری و شاعر برجسته هندو رابیندرانات تاگور و بسیاری دیگر.

مولانا بر فلسفه و دیدگاه اقبال لاهوری تاثیری عمیق بخشید و اقبال او را مرشد و راهنمای خویش می دانست. عناوینی چون پیر رومی، آخوند رومی برای او به کار می برد. مشترکات فکری بسیاری میان آن دو وجود دارد. اقبال بارها در آثارش از جمله اسرار خودی، پیام مشرق، جاویدنامه از آموزه های مولوی بهره برده است. تقابل عقل و عشق نیز از جمله نکات اشتراک آن دوست.

درباره تاثیر مولوی بر تاگور نیز می توانیم بگوییم که مفاهیمی چون عشق، خاموشی، موسیقی، نوای نی، مرگ جسم، جبر و اختیار، بی تعلقی در آثار هر دو و با نگرش بسیار همانند، تاثیر تفکر مولوی بر تاگور را تایید می نماید. تاگور متأثر از مولانا بوده و مثل مولانا عشق را در کل عالم ساری و جاری دانسته است. نی مولانا و نی نامه اش شهرتی جهانی دارد، نی مولانا از از جدایی ها شکایت می کند. تاگور هم بارها از نی و نوای محزون و سوزناکش سخن می گوید و گاهی آن را درست به همان منظور

و مقصودی مدنظر دارد که مولانا داشته‌است. مولوی رحمت خدا را به مهربانی مادر تشبیه می‌کند و تاگور نیز زن را منشا لطف الهی می‌داند.

منابع

۱. باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. (۱۳۴۰). سادهاانا یا تعلیم تاگور. *دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران (۳۴)*, ۱۱۷-۱۱۳.
۲. بقایی ماکان، محمد. (۱۳۸۶، خرداد). شمس اندیشه اقبال، حسرت فهم درست، نگاهی به تشابهات اندیشه مولوی و اقبال. *اطلاعات حکمت و معرفت (۱۵)*, ۶۱-۵۹.
۳. تاگور، رایبندرانات. (۱۳۸۴). دوازده شعر از تاگور. *بخار (۴۵)*, ۱۷۲-۱۶۷.
۴. حسنی رنجبر، احمد، ابراهیمی، کاینا. (۱۳۹۴). بررسی تطبیقی تعلیم و تربیت در آثار سعدی و اشعار تاگور. *پژوهش زبان و ادبیات فارسی (۳۶)*, ۱۲۳-۱۰۳.
۵. حسینی، هاشم. (۱۳۷۷، دی و بهمن). تاگور: پیامبر هند آزاد. *چیستا (۱۵۵)*, ۳۸۲-۳۹۳.
۶. دهباشی، علی. (۱۳۸۴). یادداشت سردبیر: تاگور، شاعر و متفکری آزاده. *بخارا (۴۵)*, ۹-۷.
۷. ریاض، محمد. (۱۳۵۴، دی). نفوذ مولانا جلال الدین مولوی در ادبیات شبه قاره هند و پاکستان. *معارف اسلامی (سازمان اوقاف) (۲۳)*, ۲۸-۳۲.
۸. زمانی، کریم. (۱۳۹۳). *میناگر عشق* (نسخه چاپ دوازدهم). تهران: نشر نی.
۹. سادات، سعید. (۱۳۸۴، مرداد). تأثیر مولوی بر تاگور. *حافظ (۱۷)*, ۳۶.
۱۰. سرگل‌زایی، محمد. (۱۳۷۹). مولوی، مرشد اقبال. *کیهان فرهنگی*, ۱۹-۱۵.
۱۱. شیکهر، چندر. (۱۳۸۶). انعکاس تفکرات مولانا روم در وعظ و ارشادات عارفانه ی رادها سوامی. *فند پارسی پاییز (۳۸)*, ۲۰۳-۲۱۰.
۱۲. شیمیل، آنهماری. (۱۳۷۱). عقل و عشق از دیدگاه اقبال لاهوری. *کلیک (۲۵ و ۲۶)*, ۷۲-۶۸.
۱۳. شیمیل، آنهماری. (۱۳۸۷). *ابعاد عرفانی اسلام*. (ع. گواهی، مترجم) تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۴. شیمیل، آنهماری. (۱۳۸۹). *شکوه شمس* (نسخه چاپ ششم). تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۵. صافی، قاسم. (۱۳۸۷، بهار). تأثیر ایران بر زمینه ادب و تصوف در آسیای جنوبی. *جستارهای ادبی (۱۶۰)*, ۲۱۵-۲۲۸.
۱۶. فاطمه‌حسینی، سیده بلقیس. (۱۳۸۳، بهار و تابستان). تأثیر مولانا رومی بر شاعران هند. *پژوهشنامه ادب غنایی (۲)*, ۲۹-۳۸.
۱۷. فراقی، تحسین. (۱۳۸۶). تأثیر مولوی بر اندیشه اقبال لاهوری. *آیینه میراث (۳۸)*, ۳۴۳-۳۳۱.
۱۸. فروزانفر، بدیع الزمان. (۱۳۹۰). *شرح مثنوی شریف* (نسخه چاپ پانزدهم، جلد ۱). تهران: انتشارات زوار.
۱۹. قاسمی، شریف حسین. (۱۳۸۹، تابستان و پاییز). حدیث مولانا و مثنوی او در مجالس و سخنان عارفان هند. *پژوهشنامه ادب حماسی (ویژه همایش مولانا)*, ۱۴۴-۱۵۱.
۲۰. کاظمی، سیده فلیحه زهرا. (۱۳۷۷، مهر). اقبال پیرو مولوی. *کیهان فرهنگی (۱۴۶)*, ۲۷-۲۵.
۲۱. کی‌منش، عباس. (۱۳۷۹). تاگور و تصوف اسلامی ایرانی. *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران (۱۵۳ و ۱۵۴)*, ۱۲۴-۱۰۷.
۲۲. لاهوتی، حسن. (۱۳۸۷، بهمن). مولانای ایران در میان هندیان. *اطلاعات حکمت و معرفت (۳۵)*, ۳۹-۴۷.
۲۳. مشهور، پروین دخت. (۱۳۸۸، بهار). مولوی و تاگور (تأثیر عرفان اسلامی بر تاگور). *شعر (۶۵)*, ۱۹-۲۸.
۲۴. مینویی، مجتبی. (۱۳۲۷، دی). اقبال لاهوری شاعر پارسی‌گوی پاکستان / بحث در احوال و افکار او. *یغما (۱۰)*.

۲۵. نسیم، خ.ب. (۱۳۵۴، خرداد). مولانا جلال الدین رومی و اقبال لاهوری. هنر و مردم (۱۵۲)، ۱۱-۱۳.
۲۶. نظامی، خلیق احمد. (۱۳۷۱، زمستان). تأثیر ایران بر زمینه ادب و تصوف در آسیای جنوبی. *ایران نامه* (۴۱)، ۳۳-۵۶.
۲۷. نعیم‌الدین، دکتر سید. (۱۳۷۲). همانندی‌های سبک جلال‌الدین رومی و اقبال لاهوری. *فرهنگ* (۱۴)، ۱۹۳-۲۰۹.
۲۸. نونهالی، مهشید. (۱۳۸۴). *قو، مجموعه اشعار تاگور. بخارا* (۴۵)، ۲۵۷-۲۵۸.

The Influence of Rumi's Thought on Indian Poets (Iqbal and Tagore)

Zahra Ahmadi

Indian Subcontinental Studies, School of International Relations of the Ministry of Foreign Affairs (SIR)

Abstract

Rumi's works have always been famous. His teachings not only shook the hearts in the West But its effects on the East also made everyone wonder. When his works stepped in India, many poets and Sufis used his poems. Many were affected by his teachings. Its influence is still evident in India over centuries. Two of the most prominent thinkers and poets are influenced by his teachings; Muhammad Iqbal Lahori and Rabindranath Tagore. Iqbal has repeatedly introduced Rumi as his guide also in his works, such as the Secrets of the Self, The Secrets of Selflessness, Message from the East and other works, he has named him. Tagore, who won the Nobel Prize in Literature; He is influenced by Rumi's works. This research is trying to investigate this influence.

Keywords: Rumi, Teachings, Iqbal Lahori, Rabindranath Tagore, India
